



نقد اقتصاد سیاسی نقد بتواری نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

آرماگدون یا تله‌ی توسیدید

از توهم تا واقعیت

کیومرث زمانی



فروردین ۱۴۰۱

بر اساس کتاب مکاشفه در عهد جدید کتاب مقدس مسیحی، آرماگدون مکان پیشگویی شده‌ی تجمع لشکرها برای نبرد در آخرالزمان است که به شکل‌های مختلف به عنوان مکانی تحت‌اللفظی یا نمادین تفسیر می‌شود. این اصطلاح هم‌چنین به معنای عام برای اشاره به هر سناریوی پایان جهان استفاده می‌شود. در کلام اسلامی نیز از حرمجدون یا الملحمه الکبری (نبرد بزرگ) در احادیث یاد شده است.

روسیه

روسیه در سیصد سال گذشته هم‌واره یکی از قدرت‌های صحنه‌ی رقابت‌های جهانی بوده است. امپراتوری روسیه پس از بریتانیا و مغول‌ها، سومین امپراتوری تاریخ از لحاظ وسعت محسوب می‌شود. این امپراتوری از سال ۱۷۲۱ به مدت ۱۹۶ سال بر بخش‌هایی از آسیا، اروپا و آمریکا حکومت راند تا این که در فوریه‌ی ۱۹۱۷ توسط بلشویک‌ها سرنگون شد.

پس از پایان جنگ دوم جهانی و آغاز دوره‌ی جنگ سرد و تقسیم جهان به دو محور شرق و غرب، سرمایه‌داری جهانی که شامل گروه ایالات متحده/کانادا، اروپای غربی و ژاپن بود نه تنها متعهد به حفظ موسسات ساختگی (شامل بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و ناتو) که برای تضمین هژمونی خود بنا کرده بودند، بلکه به هر بهایی به دنبال ادامه و حفظ سیستم پساوستفالن یا نظم جهانی لیبرال پس از سرنگونی شوروی و حذف آن کشور در نظام جهانی هستند. امپریالیسم عریان که از ۱۹۹۰ تاکنون در جهان رخ نموده منجر به برتری تک‌قطبی ایالات متحده شده بود.

پس از الحاق کریمه به فدراسیون روسیه که طی روند همه‌پرسی در تاریخ ۱۶ مارس ۲۰۱۴ به وقوع پیوست، روسیه گامی سترگ در تبدیل شدن دوباره به قدرتی بزرگ در جهان برداشت، هرچند که پوتین طی نطقی در نشست اقتصادی سن پترزبورگ در سال ۲۰۱۵ اعلام کرد که روسیه تمایلی به تبدیل شدن به یک ابرقدرت ندارد و فقط خواهان آن است که شرکای بین‌المللی‌اش به آن کشور احترام بگذارند و روسیه را هم‌وزن خود بدانند. در دنیای سرمایه‌داری، جنگ هم‌چون هر ابژه دیگری کالایی قابل فروش است، با این تفاوت که دامنه‌ی ارزش افزوده‌ی آن صنایع گوناگونی را شامل می‌شود. جنگ در ظاهر تنفس عمیقی در بحران سرمایه‌داری برای رشد به نظر می‌آید، اما در واقعیت پلی است برای ورود به بحرانی بزرگ‌تر. به بیان دیگر باید گفت حیات سرمایه‌داری بر ایجاد بحران استوار است. سوال اساسی این جاست که سرمایه‌داری تا چه اندازه حاضر به ایجاد بحران است؟ و گردانندگان این سیستم برای انباشت سرمایه‌ی بیش‌تر تا کجا حاضرند جهان و به تبع آن خود را در بحران فرو ببرند؟ از منظر منطق جواب این است تا آن‌جا که هستی خود را به خطر نیندازند. ولی اگر جهان سرمایه‌داری هستی خود را در برابر یک سیستم جای‌گزین در خطر ببیند چی؟ آیا جهان کنونی سرمایه‌داری

می‌تواند این واقعیت را بپذیرد که در برابر امپریالیسم چین رو به افول است و ابزاری برای مقابله یا شکست آن در اختیار ندارد؟

چین: تله‌ی توسیدید

بدون شک سرمایه‌داری غربی قابلیت مقابله با توسعه‌ی صنعتی، اقتصادی و مالی چین را ندارد، ولی درصد محدودکردن رشد اقتصادی این کشور بوده تا مانع از عزم آن برای تغییر نظم جهانی به‌رغم تبدیل شدنش به یک قدرت جهانی شود.

چین نمونه‌ای بارز از برخورد قهرآمیز قدرت‌مندان غربی در مواجهه با یک کشور مستقل شرقی است. یک قرن تحقیر از زمان جنگ‌های تریاک تا جنگ جهانی دوم میراث آن‌ها برای مردم چین بود که اوج این تحقیر با آتش زدن کاخ‌های تابستانی امپراتور چین در سال ۱۸۶۰ توسط نیروهای بریتانیا صورت گرفت. شاید بپرسید چه انگیزه‌ای پشت این حجم از تحقیر وجود داشته است؟ تجارت، عامل اصلی این خشونت بود. البته بهتر است بگوییم وادار کردن چین به تبعیت از نظم بین‌المللی تجارت عاملی شد برای اشغال چین توسط ۸ کشور اروپایی در سال ۱۹۰۰ و سرکوب جنبش یهیتوان.

اکنون ایالات متحده و هم‌پیمانانش همان برخورد را که بریتانیا و کشورهای اروپایی با چین قرن نوزدهم انجام دادند در پیش گرفته‌اند اما با اعمال نسخه‌ای نرم‌تر، یعنی محدودکردن این کشور در زمینه‌های اقتصادی، ژئوپولیتیک و نظامی. هدف این کار وادار کردن چین به گردن نهادن به نظم انحصاری سرمایه‌داری مالی یا تابعیت از نظم بین‌المللی قانون‌محور است.

هنوز خیلی زود است که چین را به عنوان سلطه‌طلب جهان معاصر به جای ایالات متحده معرفی کنیم. با نگاهی به عرصه‌های مختلف به سادگی برتری ایالات متحده را به کشوری نظیر چین می‌توان دید.

ایالات متحده در جهان بیش از ۸۰۰ پایگاه نظامی دارد و بزرگ‌ترین ناوگان هوایی‌ماور دنیا متعلق به این کشور است. آمریکا حتی در تایوان که چین همیشه آن را جزء لاینفک خاک خود می‌داند نیروی نظامی مستقر کرده است. اهمیت این امر آن چنان است که چین این عمل را به مثابه بازی با آتش برای آمریکا تلقی کرده است. این عملیات روانی آمریکا بخشی از سیاست مهار و محدود کردن چین بوده که هدف از آن خشمگین کردن چین برای اقدام به واکنش نظامی برای کند نمودن رشد اقتصادی و به بیان دیگر تحمیل کردن هزینه‌های بسیار سنگین با ناآرام جلوه دادن این کشور جهت خروج شرکت‌های بین‌المللی و فرار سرمایه از چین است.

اما آمریکا در عمل با اختصاص مبلغ ۷/۴ میلیارد دلار از بودجه‌ی نظامی ۷۶۸ میلیارد دلاری خود (۳ برابر بودجه‌ی نظامی چین) به طرح بازدارندگی در اقیانوس آرام، که صراحتاً هدف آن را حراست از تایوان در برابر چین عنوان کرده، عملاً وارد فاز تهاجمی علیه این کشور شده است. آمریکا با این کار تهدیدی بالقوه برای حریم

امنیتی چین و به تبع آن امنیت جهان است که هدف غایی آن توقف یا تاخیر در عملیات پروژه‌ی راه ابریشم جدید چین (one belt one road) است که ارتباط و همکاری چندگانه‌ی کشورهای آسیایی، آفریقایی و اروپایی را در بر می‌گیرد. رفتار حزب کمونیست چین تا این لحظه بسیار منطقی و به دور از هرگونه تنش نظامی بوده و از طرفی با وارد نشدن به بازی آمریکا و متحدانش امکان عملیاتی کردن جنگ سرد علیه این کشور را خنثی نموده است.

وضعیت چین در زمینه‌ی تکنولوژی بسیار بهتر از عرصه‌ی نظامی نسبت به آمریکا است. این کشور با توسعه‌ی اینترنت 5G عملاً تهدیدی در عرصه‌ی اینترنت برای آمریکا است، تا آن‌جا که اجازه‌ی نصب دکل‌های آن در آمریکا از سوی کنگره رد شد. از طرف دیگر، توسعه‌ی نسل پنجم اینترنت باعث پیشرفت سریع چین در زمینه‌ی هوش مصنوعی و کاربرد آن در صنایع فضاوردی، حمل و نقل، گوشی‌های هوشمند و ارتباط انسان با دستگاه‌های پیشرفته‌ی الکترونیکی مانند دستگاه‌های جراحی از راه دور و سیستم خودران اتومبیل‌ها شده که خود رقیبی جدی برای آمریکا است. از تبعات منفی پیشرفت تکنولوژیکی چین در این زمینه برای آمریکا می‌توان به همکاری گسترده‌ی عربستان سعودی، امارات متحده‌ی عربی و قطر با شرکت هواوی و نیز بیش از ۸۰ کشور که بعضی از آن‌ها متحدان سنتی آمریکا نیز هستند جهت تجهیز و راه اندازی 5G در این کشورها اشاره کرد. اینک متحدان سنتی آمریکا در خلیج فارس شریک تجاری تکنولوژی چین شده‌اند. اهمیت این همکاری‌ها بین چین و سه کشور عربی حاشیه‌ی خلیج فارس زمانی مشخص می‌شود که بدانیم بیش‌تر تجهیزات نظامی و امنیتی آن‌ها ساخت آمریکا بوده و چین می‌تواند با جمع‌آوری داده‌ها و سرقت تکنولوژی این تجهیزات نه تنها به فناوری ساخت آن‌ها دست یابد بلکه می‌تواند اطلاعات افراد درگیر در ساخت تجهیزات را به دست بیاورد. پس دور از انتظار نیست که چین در آینده‌ای نزدیک از نظر نظامی و صنایع فضایی به آمریکا تنه بزند. واکنش آمریکا به این موفقیت چین طبق معمول تحریم گسترده‌ی شرکت هواوی در سال ۲۰۱۸ و حتی بازداشت مدیر مالی این شرکت در کانادا بود.

احیای ناتو

از سال ۱۹۹۱ و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی از منظر منتقدان، سازمان ناتو عملاً دشمنی برای توجیه ادامه‌ی حیات خود نداشت و در جهانی تحت سیطره‌ی نئولیبرالیسم لات کوچه‌ی خلوت شده بود. اما تخصیص بودجه‌ی نظامی ۱/۵ میلیارد یورویی برای این سازمان و بودجه‌ی جمعی کشورهای عضو ناتو که به بیش از ۱ تریلیون دلار برای سال ۲۰۲۲ می‌رسد، به گونه‌ای وضعیت آرایش جنگی را تداعی می‌کند. به این اعداد باید ۱۴۴ میلیارد دلار دیگر را اضافه کرد که شامل بودجه‌ی نظامی کشورهای عضو ناتوی آسیایی (Quad) یعنی ژاپن، استرالیا، هند و ایالات متحده است.

این روزها تصویری که از شرایط جنگ در اوکراین می‌بینیم نشان از اجرای استراتژی دور نگه داشتن ناتو از محدوده‌ی قدرت چین است. ناتو در تاریخ ۱۰ آوریل اعلام کرد که توان نظامی خود را در کشورهای همسایه‌ی اوکراین که عضو ناتو هستند، مضاعف خواهد کرد. یعنی بخشی از تسلیحات و تجهیزاتاتی که ایالات متحده می‌خواست برای مهار رشد اقتصادی - نظامی چین به دریای چین گسیل نماید، صرف نیرومندتر کردن ناتو در جبهه‌ی روسیه خواهد شد. سیاست تضعیف روند پیشروی ناتو به شرق، هم‌زمان شده با تسریع روند توسعه‌ی تجهیزات نظامی اتمی چین که نشانه‌ای از عزم امپریالیسم شرقی برای هم‌وردی با رقیب غربی خود است. از طرفی دیگر بازیگردانی چین در پشت صحنه‌ی جنگ اوکراین، اروپا را در حالی مستاصل برای تأمین انرژی گاز قرار داده است. همان‌گونه که می‌دانیم تأمین و جایگزین کردن گاز روسیه برای اروپا اگر غیرممکن نباشد، بسیار سخت خواهد بود. جایگزینی گاز ایالات متحده برای اروپا علاوه بر زمان بر بودن بسیار پرهزینه خواهد بود و در نهایت قیمت تمام‌شده‌ی آن بالاتر خواهد رفت. وضعیتی که در نهایت باعث کاهش رشد اقتصادی در منطقه‌ی اروپایی ناتو و حتی نارضایتی مردم از افزایش بهای گاز خواهد شد. سناریوی جایگزینی گاز قطر نیز عملاً یک دهه پیش با راه‌انداختن جنگ سوریه به اتمام رسید و تکرار آن پروژه نیز امکان‌پذیر نیست. آن‌چه چین از روسیه خواهد خواست طولانی‌بودن یا حتی دائمی بودن جنگ اوکراین با تصرف بخش شرقی و جنوب این کشور (یا قسمتی از آن) جهت تسلط بر دریای سیاه است که نقطه‌ی مهمی از راه ابریشم جدید چین در مبادلات و معادلات اقتصادی و لجستیکی در شرق اروپا به‌شمار می‌آید. از طرفی دیگر طبق اعلام روزنامه‌ی **تایمز**، دو کشور فنلاند و سوئد تا آخر سال ۲۰۲۲ به ناتو خواهند پیوست. می‌توان گفت چین به آن‌چه که مد نظرش بوده رسیده، یعنی دور نگه داشتن ناتو از محدوده‌ی قدرت خود و ایجاد منطقه‌ی حائل مابین چین - روسیه در برابر اوکراین - ناتو است.

اوکراینی‌زدایی اوکراین

به دنبال انقلاب فوریه‌ی ۱۹۱۷ در روسیه، در تاریخ ۱۰ ژوئن ۱۹۱۷ جمهوری خلق اوکراین اعلام موجودیت کرد و در نهایت در تاریخ ۲۵ ژانویه ۱۹۱۸ استقلال خود را اعلام کرد. در آخرین سرشماری حدود ۱۷/۵ درصد جمعیت اوکراین را روس‌ها تشکیل می‌دهند و ۷۸ درصد اوکراینی‌تبار و مابقی اقوام دیگر هستند. روابط بسیار نزدیک روس‌ها و اوکراینی‌ها در طول سده‌های گذشته و تشابه فرهنگی آن‌ها، اوکراین را به کشوری آرام و حتی مهاجرپذیر تبدیل کرد و دانشجویان زیادی را از تمام دنیا به دانشگاه‌های این کشور جذب نمود. پس از فروپاشی شوروی و از سال ۱۹۹۱ تاکنون، اوکراین دولت‌هایی را به خود دیده که یا به روسیه نزدیک بوده یا به آمریکا و اتحادیه‌ی اروپا. اما در ۳۰ سال گذشته دو نقطه عطف در تاریخ این کشور روی داد که تاثیر

بسیار مهمی در شعله‌ور شدن جنگ کنونی اوکراین و روسیه داشته است: انقلاب نارنجی سال ۲۰۰۴ و اشغال کریمه در مارس ۲۰۱۴.

پیش از نشست سران ناتو در سال ۲۰۰۸ که در بخارست برگزار شد، ولادیمیر پوتین آشکارا به آمریکا درباره‌ی پیوستن اوکراین به ناتو هشدار داده بود. او در تماس با ویلیام برنز که در آن زمان معاون امور سیاسی وزارت امور خارجه‌ی باراک اوباما بود اظهار داشت که از نظر کرملین پیوستن اوکراین به عنوان ستون اتحاد جماهیر شوروی سابق و با پیوندهای عمیق با روسیه به ناتو، خط قرمز به حساب می‌آید و جدا از این که چه کسی در کرملین بر مسند قدرت نشسته باشد این امر تحمل‌ناپذیر خواهد بود.

در سال ۲۰۱۹ ولادیمیر زلنسکی با شعار مبارزه با فساد و پایان دادن به درگیری‌های دامنه‌دار شرق اوکراین در انتخابات پیروز شد و در ژانویه ۲۰۲۱ از جو بایدن خواست تا درخواست پیوستن اوکراین به ناتو را تسریع بخشد. تقریباً یک سال پس از این درخواست، مسکو در دسامبر ۲۰۲۱ دو پیش‌نویس توافق به آمریکا و ناتو ارائه داد و در آن‌ها خواستار تضمین‌های امنیتی منطقه‌ای از طرف آن‌ها شد که با جواب رد صریح آمریکا و ناتو روبه‌رو شد اما آن‌ها خواستار گفت‌وگو با مسکو بودند. یک ماه بعد وزرای خارجه‌ی آمریکا و روسیه در ژنو دیدار کردند که نتیجه‌ای در پی نداشت. پوتین پس از اطمینان کامل از بی‌توجهی آمریکا به دغدغه‌هایش در اوکراین، درست پیش از مراسم افتتاحیه‌ی المپیک زمستانی پکن به دیدار شی جین پینگ رفت و در انتها در بیانیه‌ای مشترک اعلام کردند که «دوستی بین دو کشور هیچ محدودیتی ندارد.» این جمله گویی چراغ سبز به پوتین برای تهاجم به اوکراین و حمایت شی جین پینگ از او است، البته با ذکر این نکته که تجاوز به اوکراین باید بعد از پایان المپیک زمستانی پکن انجام شود. چین با وجود آگاهی از نیت روسیه حتی تا شب قبل از تهاجم به اوکراین، تمامی پیش‌بینی‌ها و شواهد را که حاکی از این تجاوز بود رد کرد و آن را پروپاگاندا‌ی رسانه‌های غربی دانست. پوتین در دوم اسفند ۱۴۰۰ طی ایراد نطقی از بی‌اعتنایی غرب به نگرانی‌های امنیتی مسکو انتقاد و اعلام کرد روسیه استقلال جمهوری‌های مردمی دونتسک و لوگانتسک را به رسمیت می‌شناسد و در کاخ کرملین قراردادهای همکاری و دوستی را با سران این جمهوری‌ها امضاء کرد. در نهایت ۳ روز پس از این اتفاق روسیه به اوکراین حمله کرد. واکنش امپریالیسم غرب به این تجاوز فقط اعمال تحریم بود! با نگاهی به سیاست اعمال تحریم جبهه‌ی غربی امپریالیسم علیه کشورهای متخاصم، هر مخاطبی خواهد فهمید که این سیاست ویتروینی هیچ توانی برای تغییر رفتار دولتهایی که مورد تحریم قرار گرفته‌اند ندارد. مورد ایران نمونه‌ای بارز از این سیاست ویتروینی است. سیاست تحریم حداکثری ایران نه تنها رفتار این رژیم را تغییر نداده بلکه تهاجمی‌تر کرده است.

بر اساس اعلام وب سایت خبری اطلاعات مهاجرتی اتحادیه‌ی اروپا، حدود ۱۰ میلیون نفر یعنی ۲۵٪ جمعیت اوکراین مجبور به ترک خانه‌های خود شده‌اند و طبق گفته‌ی آژانس پناهندگان سازمان ملل (UNHCR) حدود ۶/۵ میلیون نفر از اوکراینی‌ها تا به امروز (۱۰ آوریل) کشور خود را ترک کرده‌اند. حدود ۱۳ میلیون نفر در

مناطق آسیب‌دیده از جنگ بر اثر تهدیدات امنیتی، تخریب جاده‌ها و پل‌ها و عدم دسترسی به اطلاعات در زمینه دستیابی به مکان‌های امن و پناهگاه‌ها گرفتار شده‌اند.

جنايات روسيه در هفته‌های اخير ابعاد وسيع‌تری يافته است. در تاريخ ۶ فروردين، ماتيلدا بوگنر رييس تيم حقوق بشر سازمان ملل در اوکراين اعلام کرد که گورهای دسته‌جمعی در شهر ماریوپل کشف شده که فقط در یکی از این گورها اجساد بیش از ۲۰۰ نفر از شهروندان این شهر يافته شده است. هم‌چنين تصاویر تکان‌دهنده‌ی جنازه‌های شهروندان شهر بوچا در خیابان‌های این شهر یادآور فیلم‌های آخرالزمانی هالیوود است که گویی پیامی عريان و وحشتناک به جبهه‌ی غرب امپریالیسم جهانی می‌دهد: «اوکراين را حياط خلوت ما بدانيد، در غير این صورت با چنين واکنشی مواجه خواهيد شد.» هرچند که روسيه انجام چنين جنایتي را به شدت رد کرد و آن را سناریویی دانست که بیشتر از یک ماه قبل از پخش این صحنه‌ها خود اوکراين جهت تخریب چهره‌ی روسيه ضبط کرده بود، اما مجله‌ی *اِثِسیگل* در سندی از شنود پیام‌های رادیویی فرماندهان نظامی روسی پرده برداشت که دستوراتی مبنی بر انجام این جنایت صادره کرده‌اند. به هر حال تجربه‌های گذشته در چنين مواردی نشان داده که جنایت‌کاران و قصابان هرگز تاوان ددمنشی خود را در کشتار مردم نداده‌اند و برای نیل به هدف‌های خود هيچ حدومرزی را نمی‌شناسند، چه از طرف امپریالیسم غربی باشد و چه امپریالیسم شرقی. با عقب‌نشینی ارتش روسيه از کیف و تمرکز بر شرق و جنوب اوکراين سناریویی ديگر محتمل به نظر می‌رسد. تقسيم اوکراين به دو بخش شرقی و غربی شبیه به تجربه‌ی آلمان پس از پایان جنگ دوم جهانی. جبهه‌ی غربی با توسل به این جنایات جنگی در پی آن است که عضویت روسيه در شورای حقوق بشر را لغو کند و حتی به فکر اخراج این کشور از شورای امنیت سازمان ملل است.

زلنسکی قهرمان

در طول جنگ اوکراين بارها تصویر زلنسکی را از صفحه‌ی تلویزیون دیده‌ایم که برای پارلمان‌های کشورهای عضو ناتو سخنرانی کرده است. بدین‌گونه که تمامی نمایندگان به احترام او به پا خواسته و تشویقش کرده‌اند. تصویری احساسی که به سادگی هر بیننده‌ای را تحت تاثیر قرار می‌دهد. ولی بیایید نگاهی دقیق‌تر به این تصویر بیاندازیم.

زلنسکی به عنوان نماینده‌ی دولت اوکراين تا پیش از شروع جنگ، توان آن را داشت از وقوع آن جلوگیری کند. او مستقیماً مسئول آواره شدن ۱۰ میلیون نفر از اوکراینی‌ها، تخریب زیرساخت‌های ریلی و جاده‌ای، منازل، پالایشگاه‌ها، بیمارستان‌ها، تاسیسات نظامی، فرودگاه‌ها، زمین‌های کشاورزی، منابع آب، محیط زیست و در نهایت کشته شدن هزاران نفر از شهروندان نظامی و غیرنظامی اوکراين است. بدون شک او می‌دانست که با طرح اجرای تسريع پیوستن اوکراين به ناتو پا بر روی نقطه ضعف روسيه گذاشته تا آن‌جا که پوتین درباره‌ی آن

با هیچ قدرتی شوخی ندارد. زلنسکی ددمنشی ارتش روسیه را در چچن، گرجستان، سوریه و شبه جزیره ی کریمه دیده بود، پس انتظار چنین ویرانی‌ای را برای کشورش داشت. حال نمایندگان پارلمان‌های اروپایی که صدها کیلومتر دورتر از صحنه‌ی جنگ بر روی کرسی‌های نرم خود لمیده‌اند و خانواده‌شان در امنیت و آرامش زندگی می‌کنند، به افتخار چنین رییس جمهور حرف‌گوش‌کنی قیام می‌کنند و پاداش نابودکردن او کراین را با تشویق‌های بی‌وقفه می‌دهند. نتایج اقتصادی که زلنسکی قهرمان از این جنگ ویرانگر به دست آورد کوچک کردن اقتصاد آن کشور تا ۴۰ درصد و استقراض سنگین از بنگاه‌های مالی غربی برای مردم اوکراین در عوض بی‌خانمان کردن‌شان است. زلنسکی سمبل ناسیاستمداران رنگارنگ رسانه‌ای است که مردم را با شعار عوام‌فریبانه نه تنها به پای صندوق رای می‌کشاند بلکه به کام مرگ نیز می‌برند و سپس با افتخار در معیت بوریس جانسون در خیابان‌های اوکراین رژه می‌روند.

نیروی سوم

سوال مهم این‌جاست، آیا نیرویی در برابر سیاست‌های امپریالیستی شرق و غرب که جهان را به کام نابودی کشانده‌اند وجود دارد؟ جهان سرمایه‌داری با در اختیار داشتن رسانه‌ها و بمباران اطلاعاتی مردم به سادگی می‌تواند هر ذهنی را مهندسی کند. در نبود رسانه‌های مستقل قدرتمند، هر شهروندی که ذهن پرسش‌گر نداشته باشد آن‌چه را که سلطه‌ی حاکم به او نشان می‌دهد می‌بیند و در نهایت می‌پذیرد. برای پی بردن به این واقعیت کافی است نگاهی به واکنش مردم به جنگ ویتنام، یا همین اواخر به لشکرکشی آمریکا و متحدانش به افغانستان و عراق انداخت که چگونه جنبش‌های ضدجنگ که طیف‌های وسیعی از مردم را با گرایش‌های مختلف به خیابان‌ها کشاند سلطه‌ی رسانه‌ای سرمایه‌داری جهانی را در هم شکست. در مقوله‌ی جنگ اوکراین اما شاهد چنین لشکرکشی خیابانی توسط مردم نبودیم. طنز تلخ اما انفعال نیروهای چپ در واکنش به جنگ اوکراین از جایگاه اپیستومولوژی است. به جز موارد محدودی هم‌چون کارگران فرودگاه شهر پیزای ایتالیا که از بارگذاری تجهیزات جنگی که تحت عنوان کمک‌های بشردوستانه راهی اوکراین بود با شعار «نه به جنگ سرمایه‌داران» سر باز زدند، انگار نیروهای کارگری، سندیکاها و احزاب چپ در یک گذر تاریخی گیر افتاده‌اند. چپ بورژوازی که به غرب سمپات دارد به جبهه‌ی پوتین شوریده و بخشی از چپ کارگری و ضدامپریالیست غربی به دامان پوتین افتاده‌اند. متأسفانه آن بخش از نیروهای چپ و سازمان‌های کارگری که به شناخت صحیحی از جنگ اوکراین رسیده‌اند، نتوانسته‌اند بسیجی مردمی را علیه این جنگ به خیابان‌ها بکشانند. طبقه‌ی کارگر می‌داند که خیابان‌ها در دسترس‌ترین تریبون آن‌هاست. مادامی که با تکیه بر سازماندهی بتوانند با لشکرکشی به خیابان‌ها عرض‌اندام نمایند، سرمایه‌داران برای ادامه‌ی کارزار خود هزینه‌های زیادی خواهند داد و در صورت رهاکردن خیابان‌ها در این برهه‌ی تاریخی سرنوشتی شوم‌تر از مردم اوکراین در انتظارشان خواهد بود.